

## خاتمی و سیاست

### مهار دوگانه

#### آرژنگ بامشاد

محمدخاتمی در مراسم ۲۹ آذر ۷۹ دانشگاه تربیت مدرس در برابر دانشجویان گفت: «امروز سخن از تغییر قانون اساسی که به نحوی تغییر نظام است، خیانت به نظام اسلامی و ملت ایران است. شعار امروز ما «عمل به قانون اساسی و دفاع و تلاش برای پیاده کردن همه اصول آن» است.» (ایرنا-۲۹ آذر ۷۹) شاید بتوان گفت که این اصلی‌ترین پیام خاتمی در جریان این سخن رانی و پرسش و پاسخ بود. در راستای همین پیام بود که خطاب به دانشجویان تأکید کرد: «نقد آری! نفی و براندازی نه!». خاتمی در این سخن رانی بیش از هر چیز تلاش کرد که سیاست مهار رادیکال‌های اصلاح طلب و آن‌هایی که زمزمه‌ی تغییر قانون اساسی از طریق رفتاراند را به میان کشیده‌اند، را با قدرت پیش برد و جلو تلاشی این جبهه را بگیرد. این مهم را علی‌شکوری‌راد عضو هیئت رئیسه مجلس و مجری برنامه سخن رانی با صراحتی بی‌نظیر بیان داشت وقتی که گفت: «سخنان رئیس جمهوری نقطه‌ی پایانی بر برخی تندروی‌ها بود» و ادامه داد: «آقای خاتمی با ارائه یک تحلیل از موضع رهبری جنبش دوم خرداد آن چه که باعث ایجاد اختلاف در درون دوم خرداد شده بود را بازگو کرد و در مهم‌ترین فراز سخن خود تأکید کرد که اصلاحات باید در چارچوب قانون اساسی پیگیری شود و دم زدن از تغییر قانون اساسی به معنی تغییر نظام خارج از روند اصلاح طلبی است.» (ایرنا-۲۹ آذر ۷۹) و روزنامه «حیات نو» در ستون سخن گاه خود تحت عنوان جایگاه رادیکالیسم در جنبش اصلاحات نوشت: «موفقیت اصلاح طلبان زمانی است که بتوانند رادیکال‌های خود را تحت کنترل و مهار درآورند. هنر اصلاح طلبان زمانی به اوج خود می‌رسد که بتوانند ضمن این که رادیکال‌های خود را در صف جنبش اصلاحات حفظ می‌کنند، هم چنان وفاداری آن‌ها را در چارچوب نظام تثبیت نمایند و رفتار آن‌ها را تحت کنترل و مهار داشته باشند.» (شنبه ۲۹ آذر ۷۹)

سخنان خاتمی و مجموعه‌ی موضع گیری‌های طرفدارانش و هم چنین رضایت آشکار تمامیت خواهان از این بخش از سخنان او، تردیدی باقی نمی‌گذارد که خاتمی بعنوان رهبر جبهه دوم خرداد و بیان کننده‌ی سیاست رهبری این جبهه، نسبت به رشد روزافزون گرایش رادیکال در درون این جبهه هراسان شده است. همین نگرانی، او را بر آن داشته است که در جمع دانشجویان که در پیروزی او نقش زیادی داشته‌اند، دیگر از همسویی بقیه در صفحه ۲

## برابری کودکان ایرانی و افغانی، چگونه؟

### رها آزاد

کودک و نوجوان پناهنده افغانی بین ۷-۱۹ سال در سال تحصیلی، فقط یک‌سوم آن‌ها توانسته‌اند از امکانات تحصیلی برخوردار شوند و بقیه از امکان آموزش محروم مانده‌اند و در طی همین دو سال دختران کمتر از ۴۰ درصد کودکانی بوده‌اند که به مدرسه رفته‌اند. «جنس دوم شماره ۲». در رابطه با برابری آموزشی کودکان ایرانی و افغانی نیز خبر ترک تحصیل قریب به ۲ میلیون کودک که اکثریت آن‌ها را دختران تشکیل می‌دهند و افزایش فرار کودکان از خانه و آمار وحشتناک کودکان خیابانی نیز می‌تواند گوشه‌ای از حقیقت زندگی در جمهوری اسلامی را بیان کند. از این رو تصویری که از وضعیت کودکان دیده می‌شود، بی پایه بودن صحبت‌های آقای وزیر را نشان می‌دهد. یعنی آن که کودک ایرانی و افغانی در زمینه فقر، عدم دسترسی به تغذیه مناسب و کافی، کمبود شدید امکانات تحصیلی و بی حقوقی، کاملاً یک‌سان و برابر قلم داد می‌شوند و باید به همین علت به دولت ایران مدال داد. با وجود اشتراک در چنین مسائلی و مشکلاتی، کودکان افغانی و بطور کلی افغانیان مقیم ایران از بیگانه‌ستیزی هیستریک دولتی و غیر دولتی، توهین و تحقیر مضاعف و غیر قابل تصور و بغایت ارتجاعی نیز رنج می‌برند که فقط اعمال بخش کوچکی از آن در کشورهای غربی علیه مهاجرین و پناهندگان با اعتراضات وسیع بین‌المللی مواجه می‌شود.

بقیه در صفحه ۲

روزنامه «حیات نو» در تاریخ اول آذر ۷۹ از برگزاری همایش حقوق کودک در دفتر مطالعات سیاسی وزارت امور خارجه خبر داد و نوشت: «در این همایش کمال خرازی وزیر امور خارجه ایران به میزبانی از هزاران زن و کودک آواره از کشورهای همسایه اشاره کرد و گفت با افتخار می‌توانیم اذعان کنیم که توانسته‌ایم بهداشت و آموزش را برای این کودکان هم چون کودکان ایرانی فراهم آوریم». جالب این جا است که اندکی قبل از این پز دادن‌های ابلهانه وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی در مورد مهمان‌نوازی دولت ایران و عملی گشتن برابری کودکان ایرانی و افغانی در زمینه آموزش و بهداشت، روزنامه فوق در تاریخ ۲۶ آبان ۱۳۷۹ خبر از بیسواد و کم سواد ۵۰ درصد از جمعیت ایران داده بود. در این گزارش از سوی علی‌النفی بافنده مدیر امور حقوقی و هماهنگی امور استان‌های سازمان نهضت سواد آموزی اعلام شده بود: «در سطح کشور ۳۰ میلیون نفر بی سواد و کم سواد وجود دارد. از این تعداد، ۱۰ میلیون نفر بی سواد و ۲۰ میلیون نفر کم سواد هستند». آیا این همان شرایط برابر کودک ایرانی و افغانی نیست که خرازی به آن فخر فروشی می‌کند؟ غیر از این نمی‌تواند باشد، در جامعه ایران فقر و بی سواد و سوءتغذیه به طور برابر میان شهروندان کم درآمد و فقیر و از جمله کودکان این خانواده‌ها تقسیم می‌شود. واقعیت این است که در شرایطی که «۱۵/۴ درصد یعنی ۸۰۰ هزار کودک ایرانی دچار کوتاه قندی تغذیه‌ای متوسط و شدید هستند و ۱۰/۹ کودکان نیز از کم وزنی متوسط و شدید رنج می‌برند و تاخیر رشد کودکان، کم خونی، فقر آهن و اختلالات ناشی از کمبود ید، کمبود گسترده ویتامین آ و سوءتغذیه ناشی از رفاه در کودکان ایران رو به گسترش است.» به نقل از علی اکبر سیاری معاون بهداشتی وزارت بهداشت در تاریخ ۲۹ تیر ۱۳۷۹ و بنا به گزارش‌های رسمی رژیم ۲۰ درصد مردم ایران قادر به سیر کردن شکم خود و خانوادگی‌شان نیستند، از کدام دست‌آورد و مسارات‌گرایی به جز در زمینه فقر و فلاکت روزافزون و دربردی صحبت می‌شود؟

در رابطه با اوضاع کودکان افغانی بویژه مراجعه به آمار منتشر شده در مجله «جنس دوم» نیز جالب است چرا که این آمار نشان می‌دهد که طی سال‌های ۷۱-۱۳۶۸ از تعداد بیش از ۶۰۰ هزار

## رسوایی خانه کارگر در جریان تشکیل کانون عالی انجمن‌های صنفی

در صفحه ۳

یوسف آبخون

## اقدامات اعتراضی علیه جمهوری

### اسلامی در خارج از کشور

در صفحه ۴

## دنباله از صفحه ۱ خاتمی و سیاست مهار دوگانه

خود با این جنبش سخن به میان نیاورد، بلکه تلاش کند دانشجویان را متقاعد سازد که هم‌چنان به سیاست صبر و انتظار امیدوار باشند و از طرح شعارها و مطالبات رادیکال پرهیز کنند.

این نگرانی خاتمی و رهبری جبهه دوم خرداد از آن‌جا تشدید شده است که برای درهم شکستن بن‌بست کنونی سیاسی در جامعه که زیر فشار سنگین تمامیت‌خواهان به وجود آمده است، دو گرایش عمده در میان اصلاح‌طلبان شکل گرفته است. یک گرایش که در مقابل تعرضات ناکنونی دستگاه ولایت سیاست "آرامش‌فعال" را دنبال می‌کند و برای برون رفت از این وضعیت با طرح افزایش اختیارات رئیس‌جمهور از طریق تغییر قوانین عادی، خواهان تجدید تقسیم قدرت در ساختار سیاسی جمهوری اسلامی است. و گرایش دوم که سیاست‌های ناکنونی جبهه اصلاحات و بویژه سیاست "آرامش‌فعال" را شکست خورده ارزیابی کرده و خواهان تغییرات جدی‌تر در ساختار قدرت و تغییر بخش‌هایی از قانون اساسی و عبور از خاتمی است. گرایش رادیکال اصلاح‌طلبان خواهان مقابله‌ی مؤثر در برابر تعرض تمامیت‌خواهان دستگاه ولایت، نزدیکی بیشتر به اصلاح‌طلبان غیر حکومتی و غیر معتقد به ولایت فقیه، و سازماندهی ضدحمله‌هایی هم‌چون به محاکمه کشاندن آمران قتل‌های زنجیره‌ی هستند. همین درخواست‌هاست که از سوی محافظه‌کاران جبهه اصلاحات تحت عنوان "تندروی" مورد نقد قرار گرفته است.

رشد روزافزون اختلافات جبهه اصلاح‌طلبان حکومتی، در شرایط کنونی امر غیرمترقبه و غریبی نیست. این امر را باید نتیجه‌ی طبیعی روندی دانست که در آن جنبش مردمی با سرعتی شگفت‌آور به حرکت‌ها و اقدامات خود ادامه داده و مدام سطح خواست‌ها و مطالباتش را افزایش می‌دهد. اصلاح‌طلبان بر این باور نادرست بودند که جنبش مردمی و بویژه جنبش دانشجویی محصول اقدامات دولت خاتمی است. اما آن‌ها خیلی زود متوجه شدند که این باورشان، کاملاً اشتباه است. آن‌ها از ۱۸ تیر ۷۸ این درس را گرفتند که آن‌چه در اعماق می‌گذرد، روند عبور از جمهوری اسلامی است. روندی که در شورش‌های مردمی شهرهای گوناگون کشور همچون عجب‌شیر، میناب، اردبیل، ماه‌دشت، اصفهان و هفت‌گل و یا در حرکت‌های گسترده‌ی دانشجویی دانشگاه‌های مختلف کشور و هم‌چنین در اقدامات گسترش‌یابنده‌ی کارگران کارخانه‌های گوناگون خود را نشان داده است. زنجیره‌ی این حرکت‌ها و خواست‌ها و مطالبات مردمی از قدرت انفجاری اعماق جامعه خبر می‌دهد.

برای مقابله با قدرت انفجاری حرکت‌های مردمی است که تمامیت‌خواهان دستگاه ولایت، به تیز کردن شمشیرهای خود مشغولند. آن‌ها تمامی تلاش خود را به کار گرفته‌اند که از جاری شدن سیلی که بنیان جمهوری اسلامی را خواهد کند، جلوگیری کنند. و برای موفقیت اقدام خود به یک‌پارچگی در بالا نیاز دارند. و فشار سنگین آن‌ها بر جبهه دوم خرداد نیز از این زاویه مطرح هست. تمامیت‌خواهان در تلاشند با بستن منافذ در

## دنباله از صفحه ۱ برابری کودکان ایرانی و افغانی

ایران میزبان قریب ۲ میلیون پناهنده است که اکثریت‌شان را زن‌ها و کودکان افغانی تشکیل می‌دهند. همه ما شاهد انزوای مطلق اجتماعی و فرهنگی این گروه از انسان‌ها و رنج، حرمان، تحقیر و خشونت آشکار و عریان علی‌به‌آنها از سوی جامعه میزبان بوده‌ایم. دولت اسلامی ایران بارها و بارها به بهانه‌های واهی و بی‌پایه نظیر مبارزه با قاچاق مواد مخدر و مبارزه با خشونت و جنایت و یا فراهم آوردن کار برای ایرانیان، اقدام به اخراج‌های دسته جمعی و اجباری این گروه و بویژه مردان‌شان کرده است.

هرم قدرت و پایان بخشیدن به دوگانگی قدرت در ساختار سیاسی جمهوری اسلامی، مانع استفاده‌ی جنبش مردمی از تضادهای میان بالایی‌ها شوند. روشن است که در حفظ کلیت نظام اسلامی، اتفاق نظر میان تمامیت‌خواهان و اکثریت اصلاح‌طلبان وجود دارد. اما زیر فشار رشد جنبش مردمی و سیاست سرکوب‌گرانه و جنون‌آمیز تمامیت‌خواهان، بخشی از اصلاح‌طلبان به این نتیجه رسیده‌اند که اقدامات تمامیت‌خواهان راه هر نوع اصلاح در ساختار سیاسی قدرت را خواهد بست و این امر خطر انفجار اجتماعی را به امری بالفعل تبدیل خواهد کرد. از این رو مقابله‌ی مؤثر با تمامیت‌خواهان و تشکیل جبهه‌ی وسیع‌تری از اصلاح‌طلبان حکومتی و غیرحکومتی و غیر معتقد به ولایت فقیه برای جلوگیری از تعمیق مبارزات مردمی را راه درست‌تری می‌دانند. و همین امر ریشه‌ی اختلافات میان اصلاح‌طلبان حکومتی است.

بر بستر چنین وضعیتی است که خاتمی و رهبری جبهه دوم خرداد، در این ارزیابی با تمامیت‌خواهان همسو شده‌اند که فضا دادن به رادیکال‌های اصلاح‌طلب و نزدیکی اصلاح‌طلبان رادیکال با اصلاح‌طلبان غیرحکومتی و تلاش برای نزدیک شدن به جنبش مردمی، خطر نابودی جمهوری اسلامی را تشدید می‌کند. و همین ترس است که خاتمی را واداشته است در مقابل رشد جنبش دانشجویی و مردمی قاطعانه‌تر و علنی‌تر از گذشته بیايستد و از دو پهلوگویی‌های مرسومش فاصله بگیرد. بر این اساس بود که او در پاسخ به سؤالات دانشجویان وجود زندانیان سیاسی بی‌گناه را تکذیب می‌کرد؛ از حمله به اقدامات قوه قضائیه در قبال مطبوعات و غیر قانونی خواندن آن طرفه می‌رفت؛ و دیگر از پیگیری پرونده‌ی قتل‌های زنجیره‌ای سخنی به میان نمی‌آورد و با جمله‌ی معروف "در دست بررسی است" را تکرار می‌کرد. خاتمی که از مهار تمامیت‌خواهان دستگاه ولایت کاملاً ناامید شده است، و مجبور شده است اقدامات آن‌ها را نیز قانونی بداند، تمرکز خود را علاوه بر مهار جنبش دانشجویی و جنبش مردم که از ۱۸ تیر ۷۸ با قاطعیت در پیش گرفته بود، بر مهار اصلاح‌طلبان رادیکال استوار کرده است. اصلاح‌طلبان محافظه‌کار دریافته‌اند که شعار «عبور از خاتمی» دارد به شعار «عبور از جمهوری اسلامی» تبدیل می‌شود. از این رو در تلاشند قاطعانه در برابر آن بیايستند. اما آن‌ها باید بدانند تمامی کسانی که در مقابل چرخ‌های سنگین جنبش مردمی ایستاده‌اند، زیر این چرخ‌ها له شده‌اند.

دولت جمهوری اسلامی با تحریک تمایلات و روحیات پست و خودخواهانه‌ی ناسیونالیستی و افغانی‌ستیزی سعی در به انحراف کشاندن افکار عمومی از مسبب اصلی معضلات اقتصادی و فرهنگی جامعه که همانا وجود یک دولت انگلی و مستبد می‌باشد، نموده و علت بیکاری و بزه‌کاری و ناامنی در کوچه و خیابان‌های شهرهای بزرگ را به گردن افغانی‌های بی‌پناه انداخته و آن‌ها در برابر خشم کور، ویران‌گر و ناعادلانه مردمان به جان آمده از فقر و فلاکت گسترده و غیر قابل مهار سپرده است. نحوه‌ی برخورد به حقوق گروه‌های قومی مهاجر و پناهنده و اقلیت‌های هر کشور، یکی از معیارهای سنجش نظام سیاسی حاکم بر آن کشور محسوب می‌شود. و کارنامه نظام اسلامی حاکم بر ایران در این رابطه جزشرم و سرافکندگی چیز دیگری نیست.

در مجله «جنس دوم- شماره ۲» در رابطه با دسته‌بندی پناهندگان افغانی در ایران آمده است که افغانی‌ها شامل دو دسته می‌شوند یک دسته که دارای کارت اقامت بوده و امکان دسترسی به پزشک و بیمارستان‌های دولتی را داشته و کودکان‌شان نیز از امکان تحصیلی اندکی برخوردار می‌شوند اما گروه دوم که بدون کارت اقامت هستند از هیچ‌گونه امکانات بهداشتی و پزشکی برخوردار نمی‌گردند. یک زن افغانی در این رابطه به عروس جوانش اشاره می‌کند که به علت عدم داشتن کارت اقامت و یا پول کلان مورد تقاضای بیمارستان، کودکش را در هنگام زایمان در خانه از دست داد. جامعه افغانی در ایران تحت شدیدترین حملات و صدمات روحی و روانی و تبلیغات بیگانه‌ستیز و تحریک‌کننده از سوی و تعقیب مردان‌شان از طرف نیروهای امنیتی رژیم از سوی دیگر به سر می‌برد. به همین دلیل نیز سرپرستی خانواده‌ها به عهده زنان افغان است که با کارمزدی در بدترین شرایط و پست‌ترین کارها به امور معیشتی خانواده می‌پردازند. بسیاری از این زنان دارای تحصیلات عالی از کشور خود بوده و بخش دیگر نیز که از زنان بی‌سواد و کم‌سواد تشکیل می‌شود با تاثیرپذیری از فرهنگ نسبتاً پیشرفته‌تری که بین زنان ایران رایج است به امر آموزش کودکان خود اهمیت بسیاری داده و خواهان بازگشت به افغانستان نیستند. برخی از این زنان در کمال استیصال و پریشانی اظهار داشته‌اند که «اگر مرده‌ام به افغانستان بره بهتره تا زنده‌ام بره». گرچه باید در نظر داشت که ایران شرایط جالبی برای رشد و پیشرفت در اختیار این انسان‌های بی‌پناه که دارای اشتراکات زبانی و فرهنگی و تاریخی دیرینه نیز با مردم ایران هستند، قرار نداده اما با وجود شرایط غیر انسانی‌ای که به آن‌ها تحمیل گشته، با وجود فقر، تنگدستی، تحقیر مداوم، اشتغال در بخش‌های پررنج و کم‌درآمد و تعقیب سیستماتیک دولتی و راسیستی، مشخص است که آن‌ها این شرایط را که به هر حال از حداقل تامین جانی برخوردارند به زندگی در جهنم

طالبان که همین حداقل را نیز از زنان و کودکان دریغ می‌دارد، ترجیح دهند. کودکانی که سال‌ها است در ایران زندگی می‌کنند، هیچ تصویر روشنی از افغانستان ندارند و هیچ گونه تعلق قومی و ملی مشخصی نیز به سرزمین خاصی حس نمی‌کنند، به همین دلیل باید با روشنی و صراحت اعلام کرد که این کودکان همان قدر به ایران و حیظه جغرافیایی آن تعلق دارند که هر کودک دیگری که در ایران زندگی می‌کند. و این همان وضعیتی است که کودکان پناهندگان و مهاجرین ایرانی در دیگر کشورها با آن روبرو هستند.

واقعیت این است که با سیل مهاجرت، پناه جویی و پناهندگی از سوی کشورهای پیرامونی به جهان غرب و کشورهای دیگر، شاهد متلاشی شدن تدریجی اما سریع مرزهای از قبل تعریف شده انسانی، جغرافیایی، فرهنگی، تاریخی و ملی هستیم. ما با یک گسست و پیوست نسبتاً عمومی در سطح جهان مواجه هستیم. هر اتفاقی که در گوشه‌ای از کره خاکی ما می‌افتد مسلماً بر دیگر مناطق تاثیر می‌گذارد. مرتباً صحبت از کوچک‌تر شدن سیاره ما می‌شود و این که زمین بتدریج به دهکده‌ای تبدیل می‌شود و این مسیر و روند حرکتی بیش از پیش به انسان‌ها امکان تبادل نظر و افکار و تجربه می‌دهد. این پروسه تعلقات قومی و ملی را بشدت تحت تاثیر قرار می‌دهد و دست انسان‌ها را برای گزینش خویشاوندان روحی و فکری باز می‌گذارد. انسان‌ها از ریشه‌های سنتی و قدیمی گسسته و در سرزمین‌های جدید و ناشناخته از نو ریشه دوانده و با مردمان جدیدی طرح دوستی، زندگی و مبارزه می‌ریزند. به قول سلمان رشدی به پاهایت بنگر پاهای تو هیچ ریشه‌ای ندارند، ریشه‌ها تشبیهات محافظه کارانه‌ای است برای توقف و درجا زدن آدمیان. این پروسه قبل از آن که با پدیده گلوبالیزاسیون و جهانی شدن سرمایه تعریف گردد با نابرابری عظیم میان جهان غرب و دیگر مناطق جهان توجیه می‌گردد. این تکان‌ها و زمین‌لرزه‌های شدید انسانی که مرزهای آشنا، مانوس و محافظه کارانه قدیمی را درهم می‌نورد و هویت‌های فسیل گشته و کهنه را از هم می‌درد، خلایق ایجاد می‌کند که باید با تعاریف نوین هویتی و انسانی پر گردد. به جای مشترکات خلق شده توسط بورژوازی، نظیر سرزمین پدری، زبان مادری و افسانه‌های ملی، به جای تاریخ سراسر خصومت بار انسانی که در مقابله با دیگر اقوام و ملت‌ها تعریف شده است، اکنون با تسریع پروسه گلوبالیزاسیون از بالا که از طریق تبادل کالا و اندیشه‌ها و ایده‌ها و افکاری که در این رابطه مؤثر باشند، توسط شرکت‌های فراملیتی و کنوپراتیو تعریف می‌شود و مشخصاً هم‌چنان پروژه طبقات فرادست و حاکم می‌باشد، می‌توان و باید

در مقابل آن پروسه گلوبالیزاسیونی از پایین را نیز سازمان داد که اکثریت مطلق انسان‌ها در تمام جوامع را در برگیرد و در برابر آلترناتیو سرمایه‌داری، قطب انسانی خود را حاکم کند. این پروسه به تجربیات انسانی، فرهنگی، سیاسی فراملیتی اطلاق می‌گردد. این پدیده مشخصاً و بویژه شامل انسان‌هایی می‌شود که به علت مهاجرت و تبعید با کوله بار تجربیات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی خود سرزمین‌های مختلف را با هم پیوند می‌دهند. در این راستا می‌توان انتظار معقولانه‌ای از جوانان و زنان و عموم مردم ایران مبنی بر همکاری‌های دوستانه و فراملیتی با مهاجرین و پناهندگان مقیم ایران داشت. به این معنا که در تبادل تجربیات تاریخی و اجتماعی با یکدیگر وارد گفتگو شده و در عین حال در پروسه تغییر و تحولات سیاسی و اجتماعی این بخش‌ها را نیز با خود همراه سازند.

جامعه ایران همواره یک جامعه چند ملیتی و چند فرهنگی بوده است. اما با این کثرت زبانی، قومی و فرهنگی همواره از سوی دولت تمرکزگرای پهلوی که با سرکوب شدید دیگر زبان‌ها و اقوام در پی ایجاد دولت-ملت ناقص خود بود، مبارزه شد و سپس این وظیفه‌ی شوم را دولت اسلامی بر عهده گرفت. اما خوشبختانه آن‌ها در این تلاش‌شان موفق نگشتند و جز شکست و رسوایی چیزی عایدشان نشد. با توجه به چنین ساختار قومی و فرهنگی که زمین‌های ذهنی و مادی ناگزیر احترام به حقوق دیگر ملیت‌ها و اقوام را به طور جدی در ناخودآگاه ساکنین ایران شکل داده است، می‌توان با توسل به چنین تنوعی، افغان‌ها و دیگر اقوام تازه وارد را نیز در زندگی سیاسی و مبارزات روزمره و اجتماعی دخالت داده و اتحادهایی فراگیر به زبان طبقه حاکم در ایران ایجاد نمود.

به جای بربریت، بیگانه‌گریزی و دیگرستیزی باید از اعماق جامعه وارد مرحله‌ی اتحاد‌های پایدار انسانی گردید و از تجربیات یک‌دیگر آموخت. این انسان‌ها، این زنان و کودکان که زادگاه آشنا و روند مانوس زندگی‌شان به علت منافع و رقابت‌های جهانی و سپس جنگ داخلی از هم گسیخته و سال‌ها است که در ایران بسر می‌برند، این انسان‌ها که آوارگی و بی‌وطنی، وطن و خانه‌شان گشته، این انسان‌ها که در تاریخ خانه‌های جامعه ایران زندگی می‌کنند و از شرایط بسیار رقت‌آوری رنج می‌برند، در مبارزه علیه نابرابری طبقاتی، ستم ملی، فرهنگی و قومی از پتانسیل عظیمی برخوردار هستند که می‌توان و باید آن‌را سازمان داد. برای رعایت حقوق بشر، برای حقوق برابر زن و مرد، برای پیشگیری و اعتراض علیه اخراج و دستگیری مردان افغانی و برای محافظت کودکان افغانی و ایرانی و عراقی و غیره از دستبرد سرمایه، سنت و مذهب، باید به ایجاد دژی فراملیتی در مقابل آن همت گماشت.

## رسوایی خانه کارگر در جریان تشکیل کانون عالی انجمن‌های

### صنفی

### یوسف آبخون

مجادله بر سر تشکیل کانون انجمن‌های صنفی، که ظاهراً قرار بوده به ابتکار انجمن صنفی روزنامه‌نگاران وابسته به اصلاح‌طلبان حزب مشارکت اسلامی تشکیل شود، با خانه کارگر بالا گرفته است. مؤسین کانون عالی انجمن‌های صنفی در نامه سرگشاده‌ای به وزیر کار و امور اجتماعی در تاریخ ۱۷ آبان ۷۹، که برای اولین بار در نشریه «آیه» انتشار یافته بود، با استناد به موارد قانونی در قانون کار اسلامی و مقاله‌نامه‌های بین‌المللی در رابطه با نحوه تشکیل انجمن‌های صنفی و نقش جایگاه خانه کارگر در این رابطه، از وی خواستند تا جلوی مداخلات خانه کارگر در جریان تاسیس این کانون و تنظیم اساسنامه‌ی آن را بگیرد. گردانندگان خانه کارگر نیز با پخش اعلامیه‌هایی در میدان تهران برای توجیه خود و با سازمان‌دهی تظاهرات اعتراضی با شرکت حدود ۳۰۰ نفر از اعضای کانون شوراهای اسلامی در روز شنبه ۲۵ آبان ۷۹ در برابر ساختمان مرکزی سازمان تأمین اجتماعی در برابر نامه سرگشاده مزبور واکنش نشان دادند.

گردانندگان خانه کارگر که اخیراً در پوشش جدیدی وارد میدان شده و می‌خواهند خود را تشکیلی مستقل، اتحادیه‌ای، مدافع حقوق کارگران و همین‌طور مدافع قانون و روش‌های قانونی جا بزنند، ذم‌شان در این جریان به تله افتاده و نشان داده‌اند که حتی استعداد بازی کردن چنین نقشی را نیز ندارند. چرا که مؤسین کانون عالی انجمن‌های صنفی در نامه خود افشا کرده‌اند که اولاً «خانه کارگر که در قضیه مربوط به تاسیس کانون عالی قرار بود صرفاً نقش یک نهاد هماهنگ‌کننده را ایفا نماید، پا را از از محور قانون فراتر نهاد و ضمن مطالبه نقش جدیدی برای خود در هیات موسس کانون عالی (به عنوان ناظر) با تحمیل یک پیش‌نویس از اساسنامه کانون عالی که تهیه و تنظیم آن جزو حقوق طبیعی و قانونی اعضای هیات موسس می‌باشد، تلویحاً خواستار تبدیل این کانون به یکی از شاخه‌های خانه کارگر شد». و ثانیاً «خانه کارگر خواسته است که تا قبل از برگزاری انتخابات، کاندیدها به تأیید خانه کارگر برسند؛ ثالثاً کل جریان تاسیس کانون عالی انجمن صنفی زیر نظر و تأیید خانه کارگر پیش رود.

مؤسین کانون انجمن‌های صنفی در پایان نامه خود به وزیر کار، تهدید کرده‌اند که «پر واضح است که در صورت عدم اصلاح موارد غیر قانونی این اساسنامه و مشاهده هر گونه اقدامی که استقلال و ماهیت صنفی کانون عالی انجمن‌های صنفی کارگری را مخدوش نمایند، انجمن صنفی روزنامه‌نگاران ایران به عنوان یکی از اعضای مؤسس با توجه به رسالتی که بر دوش دارد، مراتب را مورد اعتراض قرار خواهد داد و حق هرگونه پیگیری حقوقی را از طریق مراجع ذی صلاح داخلی و خارجی به ویژه سازمان بین‌المللی کار برای خود محفوظ میداند».

گر چه جوانب درگیری مؤسین کانون انجمن‌های صنفی با خانه کارگر و هم چنین رسالتی که انجمن صنفی روزنامه‌نگاران به دوش گرفته، به این دلیل که مقدمات آن دور از انتظار عمومی کارگران به پیش رفته، هنوز روشن نیست، ولی این روشن است که کارگران از هر مجادله‌ای که بتواند بحث مربوط به ضرورت استقلال تشکل‌های کارگری از دولت و یا از هر تشکل وابسته به دولت، حق تشکیل آزادانه تشکل‌های کارگری، از انجمن‌های صنفی گرفته که در قانون کار اسلامی به طور مبهم از آن یاد شده، تا اتحادیه‌های کارگری که در قانون کار اسلامی به بقیه در صفحه ۴

## دنباله از صفحه ۳ رسوایی خانه کارگر...

صراحت انکار شده است، به افکار و قضاوت عمومی بکشاند، استقبال خواهند کرد. چرا که آن‌ها خواهند توانست از فرصتی که این مجادلات و مباحثات، به ویژه زمانی که علی‌رغم خواست مقامات سازمان تأمین اجتماعی و یا خانه کارگر به خیابان کشانده می‌شوند، به دست می‌دهند، برای پیش برد مبارزه واقعی و مستقل خود، برای حق ایجاد آزادانه تشکل‌های مستقل کارگری، به رسمیت شناخته شدن آن‌ها و حق فعالیت مستقل و آزادانه خود سود جویند.

به این ترتیب، کارگران در این مجادلات و مباحثات فعالانه شرکت خواهند نمود. چه آن‌جا که قرار است ماهیت و عمل‌کرد خانه کارگر، در رابطه با آن‌چه در گذشته بوده و در رابطه با نقشی که حالا می‌خواهد بازی کند، افشا شود و چه آن‌جا که قرار است جلوی آن به عنوان نهادی که، به قول مؤسین کانون، خود را متولی کارگران می‌داند و می‌خواهد هر حرکت کارگری و از جمله تشکیل کانون انجمن‌های صنفی را به خود ضمیمه کند، گرفته شود. و چه آن‌جا که قرار است به وسیله پیگیری حقوقی از طریق مراجع ذی صلاح داخلی، اگر ابدأ چنین چیزی در عالم واقع وجود داشته باشد، و

خارجی و به ویژه سازمان بین‌المللی کار، که فعلا همین خانه کارگر را به عنوان نماینده کارگران ایران به رسمیت می‌شناسد، جلوی اقداماتی که می‌خواهد استقلال و ماهیت صنفی کانون انجمن‌های صنفی و یا هر تشکل دیگری در آینده را انکار کند، گرفته شود.

کارگران در این مجادلات و مباحثات فعالانه شرکت خواهند نمود و آن‌ها را به سرانجام خود خواهند رساند که شرط دفاع از استقلال تشکل‌های صنفی و یا اتحادیه‌ای، دفاع از استقلال آن‌ها نه فقط در برابر تشکل‌های صنفی و یا سیاسی دیگر، و در این‌جا خانه کارگر، بلکه دفاع از استقلال آن‌ها در برابر دولت به طور کلی و هم چنین استقلال آن از اجزایی که تلاش دارند با افشای نقش خانه کارگر، برای خود نقش ویژه‌ای در میان کارگران دست‌وپا کنند و در کنترل جنبش کارگری اقدامات لازم را انجام دهند، و همین طور کمک به رفع همه آن محدودیت‌هایی است که مانع می‌شود تا کارگران بتوانند فارغ از تعلقات و فشارها و اعمال نظرهای سیاسی، مذهبی، قومی، نژادی و جنسی گرد هم آمده و از منافع طبقاتی خود دفاع کنند. و این ممکن نیست مگر آن‌که برای تغییر قانون کاری که به طور رسمی بر اساس چنین محدودیت‌هایی و بر اساس انکار حق تشکل مستقل کارگران بنا شده و برای شرایطی که امکان ایجاد چنین تشکل‌هایی را فراهم آورد، مبارزه شود. شرایطی که بدون وجود آزادی‌های سیاسی و آزادی بیان و اندیشه به طور کلی قابل تصور نیست.

البته هم خانه کارگر و هم هر انجمن و یا تشکل وابسته و یا غیر وابسته به این یا آن جریان سیاسی و یا حکومتی می‌تواند امیدوار باشد که بتواند با این مباحثات و مجادلات اذهان کارگران را مشوش کرده و نسبت به خود متوهم سازد. و مهم‌تر آن‌که مبارزات روزمره کارگران را، که در حال حاضر به نحو بی‌سابقه‌ای گسترش یافته و از چارچوب‌های قانونی فراتر رفته و علیه دولت و کل حکومت متمرکز شده، مهار کند. چیزی که نگرانی‌های اصلی همه مخالفین طبقه کارگر و از جمله جریان‌های اصلاح طلب و غیر اصلاح طلب حکومتی و حتی غیر حکومتی از آن ناشی می‌شود.

چنین خطری همواره وجود دارد و هوشیاری کارگران نسبت به آن در همه حال ضروری است. اما نباید فراموش کرد که اولاً نه می‌توان کارگران را با دور نگه داشتن از چنین مجادلات و مباحثاتی از خطر ایجاد توهم از طریق آن‌ها معصوم داشت. و نه ثانیاً امکان ایجاد توهم در میان کارگران و مهار مبارزات آن‌ها از طریق چنین مجادلات و مباحثاتی، در شرایط کنونی مبارزه شان یک امکان واقعی است. یعنی شرایطی که در آن، مبارزات روزمره و اقتصادی کارگران حتی در چارچوب اقدامات قانونی و یا اتحادیه‌ای، برای حتی حق ساده و ابتدایی زنده ماندن و زندگی کردن بی‌نتیجه مانده و به بن‌بست رسیده است. و همین شرایط، کارگران را به این نتیجه رسانده که بدون تحول اساسی در نظام سیاسی و اقتصادی کشور، یعنی فراتر رفتن از اقدامات قانونی و خواست‌های جزئی، بهبودی در شرایط تحمل ناپذیر کار و زندگی شان حاصل نخواهد شد. در چنین شرایطی، مباحثات و مجادلات بر سر ضرورت تشکیل اتحادیه‌های کارگری و استقلال‌شان از دولت و از تشکل‌های وابسته به دولت، تنها می‌تواند وسیله‌ای باشد برای ارتقاء مبارزات کارگران و نه مهار آن‌ها.

### برگزاری مراسم بزرگداشت جان‌باخته‌گان قتل‌های زنجیره‌ای در ونکوور (کانادا)

به دعوت «انجمن مهاجرین و پناهندگان ایرانی» روز ۹ دسامبر مراسمی در یکی از سالن‌های ونکوور (کانادا) برگزار شد. هدف از برگزاری این مراسم گرامی‌داشت روز جهانی حقوق بشر به یاد جان‌باختگان قتل‌های زنجیره‌ای پائیز ۷۷ بود.

در ابتدای این مراسم پس از یک دقیقه سکوت و قرائت پیام انجمن، آقای اردوان ساحلی متنی را تحت عنوان «روزشمار قتل‌های زنجیره‌ای و بازتاب‌های پس از آن» قرائت نمود. آنگاه خانم مهرانگیز جهان‌شاهی (نویسنده و مادر یکی از جان‌باختگان راه آزادی) تعدادی از سروده‌های سیاسی خویش را خواند، سپس آقای عبدالقادر بلوچ (نویسنده، طنزنویس و عضو کانون نویسندگان ایران در تبعید) دو تا از کارهای طنز خود را ارائه نمود، آنگاه آقای رحمان مهرگان به معرفی شخصیت و آثار زنده‌یاد جعفر پوپنده همت گماشت و در پایان نیز آقای حسن عظیمی به بررسی اندیشه‌های زنده‌یاد محمد مختاری پرداخت. سالن مراسم با عکس قربانیان قتل‌های زنجیره‌ای و اسامی قربانیان ترورهای رژیم در داخل و خارج از کشور تزئین شده بود. انجمن در ارتباط با روز جهانی حقوق بشر نیز اقدام به چاپ یک جزوه ۴۲ صفحه‌ای که حاوی منشور جهانی حقوق بشر و میثاق‌های بین‌المللی حقوق مدنی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی سازمان ملل است، نموده که علاقه‌مندان می‌توانند از طریق مکاتبه با آدرس زیر آنرا دریافت کنند:

P.O Box 15523  
Vancouver B. C  
canada

## تظاهرات اعتراضی در شمال آلمان

به دعوت کمیته برگزارکننده‌ی تظاهرات شمال آلمان در هانوفر که متشکل از تشکل‌های سیاسی و دمکراتیک شهرهای هانوفر، هامبورگ، برمن و گوتینگن بود، بیش از ۲۵۰ نفر از ایرانیان مقیم این شهرها در روز شنبه ۹ دسامبر ۲۰۰۰-۱۹ آذر ۷۹ در مرکز شهر هانوفر گرد آمدند. این تظاهرات در اعتراض به موج سرکوب در ایران و جنایات رژیم در خرم‌آباد و ماکو و در حمایت از مبارزات کارگران و دانشجویان و برای آزادی زندانیان سیاسی برگزار شده بود. تظاهرات کنندگان با سردادن شعارهای مرگ بر جمهوری اسلامی، زنده باد آزادی و زندانی سیاسی آزاد باید گردد به زبان آلمان از شلوغ‌ترین خیابان‌های شهر عبور کردند. در طول مسیر نیز متن‌های افشاگر به زبان آلمانی از بلندگو پخش می‌شد و اعلامیه‌هایی نیز به زبان آلمانی در میان مردم حاضر در مسیر راهپیمایی توزیع گردید. تظاهرات در مرکز شهر با قرائت قطع‌نامه پایان یافت.

## تظاهرات اعتراضی در لندن

در تاریخ دوشنبه ۱۱ دسامبر ۲۰۰۰ برابر با ۲۱ آذر ماه ۷۹ و در هم‌زمان با سالروز جهانی حقوق بشر، تظاهرات ایستاده‌ای در برابر دفتر سازمان عفو بین‌الملل در لندن برگزار گردید. این تظاهرات که به دعوت سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) - لندن فراخوانده شده بود، در دفاع از آزادی‌های سیاسی در ایران، اعتراض به شکنجه و آزار زندانیان سیاسی و حمایت از مبارزات آزادی خواهانه و برابری طلبانه کارگران و مردم ایران سازمان داده شده بود. در پلاکاردهای این تظاهرات بر آزادی زندانیان سیاسی، دفاع از آزادی مطبوعات و محکوم کرن ارگان‌های رسمی‌ای چون صدا و سیما جمهوری اسلامی در گسترش اختناق تأکید شده بود.

در پایان تظاهرات نماینده تظاهرکنندگان با یکی از مسئولین اصلی بخش خاورمیانه سازمان عفو بین‌الملل دیدار داشت. در این دیدار که حدود ۲ ساعت به طول انجامید، نماینده تظاهرکنندگان گزارش مشروحی از آخرین مسائل و سیاست‌های سرکوب‌گرانه رژیم اسلامی در مورد کارگران، دانشجویان، زنان، روشن‌فکران و مطبوعات ارائه داد. در این گزارش از جمله تأکید شد که در جمهوری اسلامی موازین و قراردادهای شناخته شده بین‌المللی در مورد کارگران رعایت نمی‌گردد و حقوق پایه‌ای کارگران به رسمیت شناخته نمی‌شود. اعتصاب اخیر کارگران ماشین‌سازی تبریز و دستگیری محمود صالحی نماینده کارگران خباز در شهر سقز، از جمله مسائل کارگری مورد بحث بود. در رابطه با دیگر جنبه‌های نقض موازین حقوق بشر نیز بر توقیف مطبوعات، دستگیری نویسندگان و روشن‌فکران، تلاش برای سرهم‌بندی پرونده‌ی قتل‌های زنجیره‌ای و دستگیری ناصر زرافشان وکیل خانواده‌های مختاری و پوپنده که روز قبل از تظاهرات صورت گرفته بود، تأکید گردید.

مسئول سازمان عفو بین‌الملل ضمن مفید دانستن گزارش ارائه شده، اعلام کرد که سازمان متبوعش مسائل حقوق بشر در ایران را از نزدیک تعقیب می‌کند و اقدامات مقتضی را در این رابطه به عمل خواهد آورد.